



بی‌کم و کیف، کیف و کم ماییم	گر حدوث است ور قَدَم ماییم
آنچه گویند مغتنم، ماییم	فرصتِ عشرتیم و نعمتِ وصل
گر نشاط است و گر الم ماییم	محفلِ اعتبارِ امکان را
ور طبیعت رَمید، رم ماییم	گر دل آسود، راحت از ما داشت
چرخ دارد خَمی و خَم ماییم	خاک، پهن است لیک ما فرشیم
این‌قدر شورِ زیر و بم ماییم	سازِ آفاق، جمله خاموشی‌ست
هستیِ ظاهر از عدم ماییم	غیبِ عرضِ شهادت است اینجا
هرکه از خود رَوَد، قَدَم ماییم	گردشِ رنگ، پُر به سامان است
ور دلی خون شود، ستم ماییم	گر نَفَس پر زَنَد، تپش از ماست
عرقی کرده است و نم ماییم	بحرِ امکانِ انفعالِ ظهور
گر کسی می‌کند رقم، ماییم	سرنوشتِ رموزِ هردو جهان
ای ز ما بی‌خبر! قلم ماییم	لوحِ دل را که ما و من رقم است
جامِ معنی دل است و جَم ماییم	به خَمَّارِ خیالِ دور مرو
احتراز از غم است و غم ماییم	مدعا عیش و عیشِ غیری نیست
تا به حکم یقین، حَکَم ماییم	صلح کرده است زندگی به فنا
عالمی سایل و کرم ماییم	ابرِ تحقیقِ فیض می‌بارد
به سراپای خود قسم، ماییم	عشق اگر پایی و سری دارد
همه عشق است، مَتَّهم ماییم	عقل و حس، چشم و گوش، جان و جسد
هرکجا بشنوی منم، ماییم	جمعِ ما فرد و فردِ ما جمع است
صاحب این کلام هم ماییم	گرچه وهم و گمانِ بیانی ماست

که جهان نیست جز تجلّیِ دوست

این من و ما، همان اضافتِ اوست

